سیـــده نفیســـه
بانوی زهد و کرامت و افتخار اهل‌بیت(ع) در مصر

غلامرضا گلی زواره

خاندان و خانواده

از جمله همســـران دومین فروغ امامت حضرت امام حسن مجتبی(ع) امبشـــیر دختر ابی‌مسعود است که در برخی منابع نامش را فاطمه نوشته‌اند، امام دوم از این بانو صاحب سه فرزند به نام‌های زید، امّ‌الحسن و امّ‌الحسین شد. زید بزرگ‌ترین فرزند امام مجتبی است و ابونصر بخاری حتی وی را به لحاظ سن از حسن‌مثنی بزرگ‌تر دانسته است.

زید که از مادری خزرجی دیده به جهان گشـــود ســـیدی جلیل‌القدر، شکوهمند و بخشنده بود که خیر او به همه می‌رسید و مردمانی از روستاها و شهرهای دور و نزدیک برای جلب سخاوت و کرامت او به سوی مدینه رهسپار می شدند، در سروده‌ای او را چنین ثنا گفته‌اند: نواده محمد مصطفی چون به سرزمینی در آید خشکی آن را برطرف می‌نماید و آن را به منطقه‌ای سبز و خرّم تبدیل می‌کند، زید بهار مردم است و در هر تابستان گرم و خشکی وقتی گیاهان، شکوفه کنند و خوشه‌ها برآیند، تمامی خوبی‌ها را به دوش می‌گیرد، گویا چراغی است در شبی تاریک و قیرگون.[1]

رجال‌شناســـان در آثار خود یادآور شده‌اند زید فرزند امام حسن(ع) در حالی که بر اسبی سوار بود در بازار معروف مدینه می‌ایســـتاد و مردم در برابرش ازدحام می‌کردند و از ســـیمای پرجاذبه‌اش متحیّر می‌شـــدند و می‌گفتند: چقدر به رســـول اکرم(ص) شباهت دارد. شیخ مفید می‌گوید: طبع بلند، احسان و نیکی به مردم از صفات بارز زید بود. زید تولیت موقوفات حضرت نبی‌اکرم(ص) را عهده‌دار بود و در زمان خود ریاســـت طایفه‌ای از بنی‌حســـن را بر عهده داشت و خویشاوندان، او را به فضیلت و پارســـایی می‌شناختند.[2] زید با وجود مقامات و کمالاتی که داشت، مطیع امامان عصر خود بود و پیروی از ستارگان درخشان را وظیفه خویش می‌دانست.[3]

زید، لُبابه دختر عبیدالله بن‌عباس را به همســـری خویش برگزید، این بانو نخســـت به ازدواج حضرت ابوالفضل درآمد و با شهادت آن حضرت به مدینه آمد و در این شهر همراه ام‌البنین به سوگواری پرداخت. محصول این پیوند پاک پسری است به نام حســـن که نســـل زید از طریق او تداوم می‌یابد. زید دست ایـــن فرزند را می‌گرفـــت و وی را به بارگاه جدّ خویش حضرت رســـول(ص) می‌آورد و عرض می‌کرد: ای رسول خدا این پسر، حسن فرزند من است و از او رضایت دارم. در یکی از شب‌ها طی رؤیایی راستین حضرت محمد(ص) را مشاهده کرد که خطاب به وی می‌فرمود: ای زید به دلیل رضایت تو از حسن، من از وی خشنودم و خداوند متعال نیز از او راضی است.

مورخین نوشته‌اند زید همراه عمویش به کربلا رفته و همراه اسیران به سوی شام روانه شده و از آن پس به مدینه بازگشت. حسن در بیت پدر به شـــکوفایی رسید و در پرتو پرورش‌های پدری جلیل‌القدر و مادری با ایمان دوران کودکی و نوجوانی را پشت‌سر گذاشت، حسن اَنور را شیخ بنی‌هاشم معرفی کرده‌اند، شـــرح‌حال‌نگاران او را عابد مورد اعتمـــاد و بزرگی از اهل بیت و مســـتجاب‌الدعوهٔ معرفی کرده‌انـــد، او با پیروی از اجداد پاک خود، بســـیار قرآن کریم را تـــلاوت می‌کرد و به کثرت عبادت، شب زنده‌داری، روزه‌داری همراه با زهد و پارسایی مشهور بود، باب دانش، بیان، ذوق و ادبیات را بر روی خود گشود و به دلیل همین مقامات معنوی و علمی لقب‌هایی چون انور، عالم، عابد، فاضل، شریف، مِنْ کُبّارِ آل‌البیت برایش ذکر کرده‌اند. حسن انور در روایات از افراد مورد وثوق می‌باشد و از پدرش زید و عمویش عبدالله بن‌حســـن و جمعی دیگر از راویان مورد اعتماد حدیث نقل می‌کرد. او سخاوت و کرم را از پدرش به ارث برد و مردمان زیادی را مورد اکرام خویش قرار می‌داد. از حســـن انور کراماتی نیز نقل شده است.[4]

حســـن انور در رعایت امور شرعی و مراعات مسائل دینی اصرار داشت و می‌کوشـــید در جامعه، مردم موازین مذهبی را به درســـتی رعایت کنند. وقتی در حجاز مسؤولیت اجتماعی سیاسی را عهده‌دار بود، اگر مشاهده می‌کرد کسی خلاف شرعی مرتکب می‌شد او را به‌شدت مورد توبیخ و ملامت قرار می‌داد، در هنگام امارت مدینه در امور حکومت احتیاط بسیار می‌کرد برای اینکه مردم حدود الهی را مورد توجه قرار دهند و گرد محرمات نگردند مُصِر بود، از مدح و چاپلوسی افراد به‌خصوص توصیف‌های اغراق‌گونه شاعران نفرت داشت و به آنان تأکید می‌کرد به جای این امور حُرمت دستورات قرآنی و سنت نبی‌اکرم را پاس بدارید و مردم را به سوی خصال نیکو تشویق کنید و اهل‌بیت پیامبر(ص) را مدح نمائید.[5]

حسن بن‌زید از جنایات منصور خلیفه عباسی بسیار متنفر و منزجر بود. یک‌بار وقتی ابراهیم فرزند عبدالله بن‌حسن در بصره همراه عدّه زیادی از اولاد انصار و مهاجرین و فرزندان ابوطالب به دلیل مخالفت با عباسیان و مبارزه با منصور دوانیقی کشته شدند، حسن انور از این ماجرا بسیار متأسف گردید و چون سر ابراهیم را در طشتی نهادند و در برابر خلیفه عباسی قرار دادند، حسن که در آنجا حضور داشت با مشاهده این وضع أسفبار دگرگون شد، رخســـارش به زردی گرایید و خطاب به منصور گفت: در حالی او را به شهادت رسانیدی که بسیار روزه‌دار و شب‌زنده‌دار بود و مایل نبودم چنین جنایات بزرگی را مرتکب شوی، یکی از چاپلوسان درباری گفت: ای حسن، گویا کشتن ابراهیم را برای خلیفه عیب می‌دانی، فرزند زید پاسخ داد: آیا توقع داشتی حقیقت را انکار کنم و پس از اینکه آن انسان به خون خفته، خداوند را ملاقات کرد بر وی دروغ گویم؟

ناگفته نماند حسن بن‌زید در برخورد با عباسیان راه تقیه را پیش گرفت و با پذیرش امارت مدینه کوشید از اولاد امام حسن حمایت کند و فرزندان علی(ع) کمتر مورد فشار و اذیّت قرار گیرند و نام خاندان عصمت و طهارت با نقشـــه‌ها و تبلیغات عباسیان کم‌رنگ نشود. همچنین با گماشتن افرادی در دستگاه عباسیان نفوذ لازم و کافی داشته باشد و مبارزان حسنی را از کم و کیف، موقعیّت و میزان قدرت دولت وقت باخبر کند کمااینکه منصور به این موضوع پی‌برد و اعتمادش نســـبت به حسن انور کاهش یافـــت و وی را مورد غضب خود قرار داد و از فرمانروایی مدینه برکنار کرد و تا زمان هلاکت این خلیفه خون‌آشام و سفّاک، وی در حبس و مشقت به سر برد.[6]

او در جهت مطالبه حقوق علویان اهتمام وافری داشـــت و از این حیث هرگاه فرصتی به‌دست می‌آورد قوای خود را برای تضعیف قدرت عباسیان به‌کار می‌گرفت. حسن بن‌زید که روزگار را با فراز و نشیب فراوانی سپری کرد و در پایان زندگی دنیوی هنگام برگزاری حج، دنیای فانی را وداع گفت، او در این هنگام (سال ۱۶۸ هجری) هشتاد سال داشت.[7]

نوید پُرامید

ســـال ۱۴۵ هجری بود و جامعه اســـلامی خودش را برای بزرگداشـــت ســـالروز ولادت حضرت ختمی مرتبت مهیا می کرد، فرا رسیدن چنین ایّام فرخنده‌ای برای علویان و سادات و منسوبین به رسول‌اکرم(ص) نشاطی مضاعف داشت. حسن انور همچون دیگر افراد از خاندان نبوی برای گرامی داشتن چنین روز مبارکی لحظه شماری می‌کرد، امّا در خانه خودش هم خبرهایی بود که آگاهی از آن توأم با شعف و شادمانی بود. رفت و آمد زنان خویشاوندان و همسایه‌ها در خانه حسن انور بیانگر واقعه‌ای مسرّت بخش است، آری همسرش که در حال وضع حمل بود، ناگهان پس از لحظاتی طفلش دیده به جان گشود، سیمای این نورسته چون ماه شب چهارده می‌درخشید، اشک شوق بر گونه‌هایش دوید و با عواطف مادری به نوزاد خویش می‌نگریست. اهل خانه و اطرافیان، حســـن انور را از تولّد این کودک با خبر ساختند و افزودند فرزندی بر اولادت افزوده شد، امّا این یکی دختر است، مبارک باشـــد. موجی از نشاط قلب و ذهن این سیدهاشمی را فرا گرفت، فرمایش جدش رسول‌خدا(ص) در گوش او طنین‌انداز شـــد که فرموده‌اند: «خیر اولادکم البنات»[8]؛ بهترین فرزندان، دختران هســـتند. زنان بنی‌هاشـــم فریاد می‌زدند و شادی می کردند، فرزند زید به ســـوی اتاقی که مادر و کودک بودند رفت، حاضران با ورودش، به رسول‌اکرم(ص) و آل او صلوات فرستادند و برای عرض تبریک بر یکدیگر پیشی گرفتند، نان و خرما بود که دست‌به‌دست، بین میهمانان توزیع می شد، فقیران و درماندگان نیز بی‌نصیب نبودند، آشنایان و بستگان گروه‌گروه به سوی منزل حسن انور حرکت می‌کردند تا ضمن تهنیت گویی از خوان نعمت حسن انور برخوردار شوند.

کودک را در قنداقه ســـفیدی پیچیدند و در دامن پدرش نهادند، او نوزاد را در آغوش کشید و درگوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و با اجرای این سنّت نبوی رفتار فرزند خویش را تقدیس کرد و ذهن و روانش را با نغمه توحید و سرودی آسمانی و عرشی آشـــنا ساخت. در هفتمین روز ولادتش طی مراسمی نام نفیسه برای این دختر تعیین شد که هم هویت او را روشن کند و هم یادآور خصال نیک او باشد؛ از قرائن برمی‌آمد که مولود مزبور آینده‌ای درخشان خواهد داشت و چون گوهر نفیسی در صدف عفاف به انسان‌ها درس درستی و راستی و بهتر زیستن را آموزش خواهد داد، اطرافیان در سیمایش کرامت و خصلتی ویژه مشـــاهده می‌کردند و آینده‌ای امیدبخش و توأم با عزت را در چهره‌اش می‌کاویدند. براستی این طفل چقدر خوش قدم و مبارک بود که پس از طی دوران رشد و شکوفایی به درجات و مراتبی از فضل و فضیلت رسید که پس از قرون و اعصار متمادی نام و یادش در اذهان باقی مانده و نیز به واسطه وجود او، از پدر و جدش(زید) یاد می‌شـــود و در میان نه فرزند که حســـن انور داشت، این دختر با کسب معارف و پیمودن طریق حقیقت نامی جاویدان و شهرتی فراگیر به دست آورد و نه‌تنها برای خانواده‌اش بلکه برای سادات حسنی و شیعیان عزّت و افتخار آفرید. گویی خداوند تبارک و تعالی گلی معطر را به این خاندان تقدیم کرده بود تا از شمیم روح‌بخش آن بسیاری از مردمان بهره‌مند شوند.

دوران کودکی

نفیســـه از همان ماه‌های نخســـتین ولادت، با نوازش‌های سرشـــار از عطوفت والدین مأنوس شـــد، بتدریج رشد کرد و با اطرافیـــان ارتباط برقرار نمود، این کودک توانســـت از مادری پاک‌سرشـــت سرمشـــق بگیرد و از رفتار وی تأثیر پذیرفته و با پرورش‌های اخلاقی چنان شـــکوفا شـــود که دوران با برکت زندگی را با شرافت، سلامت نفس، پرهیزکاری و کرداری شایسته بگذراند، مادر، حسن‌سلوک، وظیفه‌شناسی، مهربانی، فداکاری و دلسوزی را به نفیسه آموخت و بذر عفت و تقوا و اخلاص را در اعماق وجودش کاشت، این گوهر گرانبها در کلاس درس مادر یاد گرفت که چگونه در برابر سختی‌ها مقاومت کند، شکیبایی ورزد، از ناملایمات هراس به دل راه ندهد و با جرأت و شهامت از مظلومان و محرومان دفاع کند و رفتار ستمگران را نکوهش کند. نفوذ ســـازنده و رشددهنده پدر را نیز نباید در تربیت این دختر کم‌اهمّیت تلقی کرد. گویا نفیسه با لبخندهای کودکانه به این واقعیت صحه می‌گذاشت که می‌تواند بر رفتارهای خوب پدر تکیه کند زیرا او خیلی پُرحرارت، رئوف و پُرشور بود و نسبت به دخترش عطوفت ویژه‌ای بروز می‌داد.

نفیســـه این سعادت را به دست آورد که در بوستان عترت رشد یابد و محیط تربیتی او حرم امن الهی گردید، گویی شرایط گوناگون با یکدیگر متحد شده بودند تا این کودک سعادت دنیا و آخـــرت را نصیب خود کند و در پرتو معارف قرآنی و فرهنگ اهل‌بیت خود را در چشمه فضائل و مکارم شست‌وشو دهد و با کسب کمالاتی ملکوتی به عنوان اُسوه‌ای برای بانوان معرفی شود.

ســـازندگی‌های اخلاقی موجب شـــد که نفیسه در دوران کودکی مزه ایمان را با ذائقه روح و روان خویش بچشد، او دوران کودکـــی و نوجوانی را در مکّه و مدینه گذرانید، خانه‌ای که در آن اقامت داشـــت در غرب مدینه و درست مقابل خانه حضرت امام صادق(ع) قرار گرفته بود، در ایامی که نفیسه بهار نوجوانی را سپری می‌کرد هفتمین فروغ امامت حضرت امام کاظم(ع) در این شـــهر به تلاش‌های برجسته علمی و فرهنگی و نیز تربیت شاگردانی برجسته مشغول بود اما نفیسه همچون گروه دیگری از سادات، علویان و شیعیان از یک ماجرای تلخ و مرارت‌آور رنج می‌برد. او در پرتو افشـــاگری‌های حضرت موسی بن‌جعفر(ع) متوجّه شد اختناق و فشار سیاسی زمامداران خودکامه و مستبد، پیروان خاندان عصمت و طهارت(ع) را در تنگناهای سختی قرار داده است؛ به موازات این رنجیدگی خاطر، وقوع برخی حوادث، این دختر نوجوان را نســـبت به آینده امیدوار می‌ساخت و آن قیام‌های شورانگیز گروهی از علویان بود که پرده از چهره کریه ستمگران و غاصبان حکومت برمی‌افکند.[9]

پیوندی پُربار

هنگامی که نفیسه پانزشده بهار را پشت‌سر گذاشت و به موازات رشد جسمی از تربیت‌های معنوی برخوردار شد، در بین علویان و بنی‌هاشم و عدّه زیادی از عاشقان خاندان عترت به عنوان دختری متدیّن، باوقار، عفیف و پاک‌نهاد شهرت یافت. از این جهت بسیاری از جوانان نکونام مدینه مهیای آن بودند تا او را به عنوان همسر آینده خویش انتخاب کنند اما پدرش درباره اینکه نفیسه با چه کسی ازدواج کند، دقت زیادی داشت و مایل نبود دخترش را که در سنین نوجوانی در فضیلت و تقوا به موفقیّت‌هایی دست یافته است به هر خواستگاری بدهد. در این هنگام، اسحاق مؤتمن فرزند برومند امام صادق(ع)، از حسن انور خواست تا اجازه دهد او با این دختر ازدواج کند، فرزند زید در مقابل این خواستگاری مهر سکوت بر لب زد و جواب مثبتی نداد.

اسحاق وقتی موافقت پدر را دریافت نکرد از منزل حسن به روضه جدش پیامبراکرم(ص) رفت و خطاب به آن رحمت عالمیان عرض کرد: یا رسول‌الله، من دختر حسن را به دلیل تدیّن، پاکدامنی و شرافت خانوادگی به عنوان همسر آینده خویش می‌خواستم که پدرش تقاضایم را بدون پاسخ گذاشت. او بســـیار امیدوار بود که پیامبر زمینه‌های این پیوند پاک را با آن نفوذ معنوی و قدوســـی خویش فراهم سازد، آن روز به پایان رســـید و چون حسن انور بربستر خویش آرام گرفت و خواب چشمانش را در ربود، خاتم رسولان را در رؤیایی راستین مشـــاهده کرد که خطاب به وی فرمود: ای حسن، نفیسه را به اســـحاق تزویج کن، فرزند زید روز بعد بدون درنگ با این ازدواج موافقت کرد و در ماه رجب سال ۱۶۱ هجری زندگی مشترک آن دو آغاز شد.[10] بدین‌گونه دو انسان نیکوسرشت همدیگر را کشـــف کردند و روح‌های تشنه آنان از سرچشمه زلال یکدیگر سیراب گردید. با این پیوند، نور امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به هم رسید زیرا جدّ نفیسه امام دوم و جدّ اسحاق امام سوم بود.

هـــر دو بحـــری آشـــنا آموختـــه
هـــر دو جـــان بـــی دوختن بـــر دوخته

همسری محدّث و وارسته

اسحاق هفتمین پسر امام صادق(ع) است و مادرش حمیده مُصفّات نام دارد. حمیده فرزند صاعد از اهالی اندلس می‌باشد که در عصر امامت حضرت باقر(ع) از آن نواحی به عنوان کنیز به مدینه انتقال داده شد. این دختر بربری در بیت امام صادق(ع) شخصیتی شریف داشت و پیشوای ششم شایستگی‌های ذاتی و کمالات اکتسابی او را تکریم می‌کرد، امام صادق(ع) در وصف وی فرموده است: حمیده همچون گوهری از پلیدی‌ها پاک بود و فرشتگان همواره از این بانو مراقبت می کردند تا به من رسید و این به‌دلیل کرامتی اســـت که خداوند درخصوص من و امام پس از من نمود، به همین جهت حمیده را مصفاة(دارای سرشتی پاک) نامیده‌اند. حمیده در معارف و فضائل به درجه‌ای رسید که ششمین فروغ امامت به بانوان توصیه می کرد در احکام شرعی و امور علمی به وی مراجعه کنند.[11]

اسحاق فرزند فرزانه چنین بانویی بود که منابع تاریخی او را به عنوان انسانی پرهیزکار و فاضل معرّفی کرده‌اند و از وی به عنوان فردی مورد وثوق، حدیث نقل کرده‌اند. چنان که وقتی ابن کاسب روایتی نقل می‌کرد، می‌گفت: مرا ثقه رضی اسحاق فرزند جعفر روایت کرد. اســـحاق، امامت برادر خود را مورد تأیید قرار داد و از پدر خود برای مقام امامت حضرت کاظم(ع) روایت ذکر کرد، او را شبیه‌ترین مردم عصرش به رسول‌خدا(ص) دانسته‌اند.[12]

مقریزی (مورخ مصری) می‌نویسد: اسحاق اهل صلاح، خیر، فضل و فردی متدیّن به‌شـــمار می‌رود و طوایف رقی در مصر و بنوزهره در شهر حلب از نسل اویند.[13]

اسحاق این روایت را در تأیید مقام با عظمت حضرت موسی بن‌جعفر(ع) آورده است: یعقوب فرزند جعفر روایت می‌کند که حدیث کرد مرا اسحاق بن جعفر الصادق که او گفت: روزی نزد پدر بزرگوار بودم که علی بن‌عمر بن‌علی بن‌علی از آن حضرت پرسید: جانم فدایتان باد، به که پناه بریم و مردم پس از شما به چه کسی مراجعه کنند. امام صادق(ع) فرمود: به صاحب این دو جامه زرد که بر تو هویدا خواهد شد، لحظاتی گذشت که امام موسی بن‌جعفر بر ما وارد شد در حالی که کودک بودند و دو جامه زرد بر تن داشت. رجال‌شناسان از صداقت و درستی اسحاق سخن گفته‌اند، این مرد پارسا و محدث، آداب، سنن، فضائل و مناقب وافری از پدرش فرا گرفت. و در بین ســـادات، علویان، شیعیان، اصحـــاب پدر و مادر و نیز راویان حدیث، علماء و معاریف، مقام ارجمند و منزلتی والا به خود اختصاص داد. کنیه اسحاق ابومحمد می‌باشد و به‌دلیل شهرت در امانتداری او را مؤتمن گفته‌اند و محل تولدش را عُریض (ناحیه‌ای در مدینه) نوشته‌اند.[14]

وصف وارستگی

نفیسه در اعماق ضمیر خود گرایشی عاری از هرگونه آلایش به سوی حقیقتی مقدّس داشـــت که این ویژگی سرچشمه تلاش و تکاپویش به جانب کمال بود، بدین‌گونه در مسیر عبودیت گام برداشت و کوشید از هر عاملی که دلش را از یاد خدا غافل و از درگاه ربوبیت منصرف می‌کند اعراض کند و چون تعلقات فناپذیر را ترک گفت رفته رفته حُب الهی در کانون دلش شعله‌ور شد و از این رهگذر تمامی آثار خودخواهی و لذّات غافل‌کننده را از خود بپیراست.

در مدینه طیّبه، روزها را روزه بود و شب‌ها را به نماز، ذکر و دعا سپری می کرد، از حرم رسول‌خدا(ص) جدایی نمی‌گرفت، سی‌مرتبه اقامه حج کرد که بیشتر آن به حالت پیاده برگزار شد، در حال انجام این فریضه عبادی و سیاسی سخت می‌گریست و به پرده کعبه می‌آویخت و عرض می‌کرد: الهی و سیّدی و مولای متّعنی و فرّحنی برضاک عنّی فلا سبب لی تسبب به یحجبک عنّی؛ ای خدا و آقایم و ای مولایم با رضا و خشنودی از من، مرا شادمان و بهره‌مند بنما، چون وسیله‌ای ندارم که بدان متوسّل شوم تا غضب تو را از من دور کند.[15]

زینب دختـــر یحیی متّوج- برادرزاده ایـــن بانو- می‌گوید ســـال‌های متوالی در خدمت عمه‌ام نفیســـه بودم، در این ایام ندیدم شب‌ها آرام گیرد و روزها از غذاها تناول کند، به او گفتم آیا به جان خودت ارفـــاق نمی‌کنی؟ جواب داد: چگونه چنین کنم در حالی که در برابرم گذرگاه‌های سخت و خطرناکی است که جز رستگاران کسی نمی‌تواند به سلامت از آنها عبور کند و در حالی که قرآن را تلاوت می کرد، جویبار اشک از چشمانش برگونه‌هایش جاری بود.[16]

احمد ابوکف مصری خاطرنشـــان می کند: نفیسه نفحه‌ای از نفحـــات روحانی اهل‌بیت بود که در خلال زندگی با تهجد و تعبّـــد و خصالی چون ورع و تقوا به درجه‌ای از دانش و معارف به همراه فصاحت رســـید که دانشمندان و عارفان به محضرش می‌شتافتند تا از چشمه دانش و اندیشه‌اش بهره گیرند. گویی علم و تقوا را با هم جمع کرده بود[17]، دمیری گفته است سیده نفیسه نزد کسی درس نخوانده و استادی ندیده بود اما احادیث بسیاری شنیده و از اهل خیر و صلاح به‌شمار می‌آمد. در اواخر عمر چون از خواندن نماز با سوره‌های طولانی در حال قیام ناتوان شده بود، نشسته نماز اقامه می کرد. از شدت روزه‌داری بدنش به تحلیل رفته بود.[18]

نفیســـه خاتون در زمره بانوان وارسته‌ای است که در تاریخ اسلام به تلاوت و ختم قرآن شهرت دارد، چون از سلاله خاندان طهارت بوده و در حدیث و تفســـیر مهارت داشـــته، این کتاب آسمانی را از روی بصیرت می‌خوانده و آیات قرآن بر جان پاک و دل مهذبش می‌نشسته است و در حال تلاوت این نور ملکوتی، جذبات شوق و عشق الهی او را فرا می‌گرفته است و با رسیدن به حالات معنوی کراماتـــی از خود بروز داده که اعیان و اعلام عصر خویش را متحیّر ساخته است.[19] برخی گفته‌اند قریب به دوهزار بار قرآن را ختم کرده است.[20]

شرح‌حال‌نگاران لقب‌هایی چون نفیسةالدارین، نفیسةالطاهره، نفیس‌العبادهٔ را برایش ذکر کرده‌اند. اســـتاد توفیق ابوعلم او را سیده‌ای شـــریف، اهل تقوا، نقی، عفیف زاهد، ساجد و محدثه معرفی کرده و افزوده اســـت از این جهت وی را نفیســـةالعلم گفته‌اند که در استنباط انواع دانش‌های عصر خود و نیز کشف پیچیدگی‌هایی از معارف و رسیدگی به مشکلات دانشوران توانا بود. ابن‌عماد از قول ابن‌اهدل نوشته است: سیده نفیسه از زنان پارسا، زاهد و عابد بود و سلسله نسب و پیوستگی وی به خاندان عترت و نیز توانایی در دانش حدیث، مقام و موقعیّت فوق‌العاده‌اش را در عصر خویش ثابت می‌کند و این واقعیت مؤید آن است که این بانو تا چه اندازه مورد توجّه جامعه اسلامی اعم از خواص و عوام بوده است. ابونصر بخاری در وصف وی متذکر می شود: بارگاهش در مصر زیارتگاه مردم است و مصریان مقامش را تکریم می‌کنند و حتی برای اثبات ادعای خویش به وی سوگند یاد می‌کنند.

ســـخاوی در کتاب مزارت خود، خاطرنشان می کند: وقتی این بانو به سرزمین مصر رفت و در این دیار رحل اقامت افکند مردم به دلیل فضائل و مکارمی که در وجودش ســـراغ داشتند گروه‌گروه به دیدنش می‌رفتند و از مشعل معنویت او برای رفع ناگواری‌ها و برطرف شـــدن آلام و ناراحتی‌ها و نیز موفقیّت در زندگی تبرک می‌جستند.

مقریزی (مورّخ نامداری از سرزمین مصر) نوشته است:

بانو نفیسه در پرهیزکاری، اعراض از دنیا و اهل آن در مقامی قرار گرفت که این خصال به همراه بندگی خداوند، موجب زبانزدی نامش در میان مســـلمانان جهان شد، او روزها را به روزه‌داری و شب‌ها را به تهجّد، نماز و نیایش مشغول بود گرچه در این راه بدنش به تحلیل رفت و ســـلامتی جسمی او دچار مخاطراتی شد ولی ترجیح می‌داد این زحمات، لطمات و مشقات را تحمل کند تا رحمت الهی را به خود نزدیک کند، تذکرات اطرافیانش درخصوص دست برداشتن از این برنامه عبادی و معنوی هیچ تأثیری در وی نداشت.[21]

پی‌نوشت‌ها:

۱. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۳۱۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۹.
۲. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۳۴؛ خطط مقریزی، ج ۲، ص ۶۳۸؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۲، صص ۲۰- ۲۱، عمدهٔ الطالب، ص ۶۵.
۳. اعلام الوری، طبرسی، ص ۲۱۲.
۴. العباس، عبدالرزاق موسوی مقدم، ص ۳۴۳؛ آل بیت النبی مصر، احمد ابوکف، ص ۱۴۲؛ سرالسلسله العلویه، ص ۲۱.
۵. آل بیت النبی فی مصر، صص ۱۴۵- ۱۴۴.
۶. عبدالعظیم حسنی حیاته و مسنده، عزیز الله عطاردی، ص ۹۹.
۷. وفیـــات الاعیان، ابن خلـــکان، ج ۵، ص ۴۲۳؛ مرأة الجنان، یافعی، ج اول، ص ۳۵۵.
۸. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۱.
۹. ناسخ التواریخ (امام کاظم(ع))، ج سوم، ص ۱۳۲.
۱۰. آل بیت النبی فی مصر، ص ۱۰، السیدهٔ نفیسه، توفیق ابوعلم، صص ۹۶ - ۹۵.
۱۱. نک، اصول کافی، ج ۲، صص ۳۸۷- ۳۸۵؛ ســـفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۶۹؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸.
۱۲. اعلام الوری، ص ۲۸۵؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۴۰۸
۱۳. الخطط مقریزی، ج ۲، ص ۶۳۸.
۱۴. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۷ و نیز الارشاد، ج ۲، صص ۲۲۱- ۲۱۹؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۷؛ قاموس الرجال، ج۱، ص ۳۷۵؛ حضرت صادق، فضل الله کمپانی، صص ۲۰- ۲۲.
۱۵. نورالابصار، شـــیخ شبلنجی، ص ۲۵۴؛ السیده نفیسه، توفیق ابوعلم، ص ۱۲.
۱۶. ناســـخ التواریخ (امام کاظم)، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ریاحین الشـــریعه، ج ۵، ص ۸۷.
۱۷. آل بیت النبی فی مصر، صص ۱۰۷- ۱۰۶.
۱۸. نورالابصار، ص ۲۵۷.
۱۹. نور ملکوت قرآن، آیهٔ الله ســـید محمدحسین حسینی تهرانی، ج ۴، ص ۴۹۷.
۲۰. ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۹۲.
۲۱. نک کتاب بانوی با کرامت، از نگارنده: بخش سوم.

از: پاسدار اسلام، شماره ۲۷۱ (با تلخیص)

نفیســـه در اعماق ضمیر خود گرایشی عاری از هرگونه آلایش به سوی حقیقتی مقدّس داشـــت که این ویژگی سرچشـــمه تلاش و تکاپویش به جانب کمـــال بود، بدین‌گونه در مســـیر عبودیت گام برداشـــت و کوشـــید از هر عاملی که دلش را از یاد خدا غافـــل و از درگاه ربوبیت منصـــرف می‌کند اعـــراض کند و چون تعلقات فناپذیـــر را ترک گفت رفتـــه رفته حُب الهی در کانون دلش شـــعله‌ور شـــد و از این رهگذر تمامی آثـــار خودخواهی و لـــذّات غافل‌کننده را از خود بپیراســـت.

زینب دختر یحیی متّوج- برادرزاده بانو نفیسه- می‌گوید سال‌های متوالی در خدمت عمه‌ام نفیسه بودم، در این ایام ندیدم شب‌ها آرام گیرد و روزها از غذاها تناول کند، به او گفتم آیا به جان خودت ارفاق نمی‌کنی؟ جواب داد: چگونه چنین کنم در حالی که در برابرم گذرگاه‌های سخت و خطرناکی است که جز رستگاران کسی نمی‌تواند به سلامت از آنها عبور کند و در حالی که قرآن را تلاوت می کرد، جویبار اشک از چشمانش برگونه‌هایش جاری بود.

نفیسه خاتون در زمره بانوان وارسته‌ای اســـت که در تاریخ اسلام به تلاوت و ختم قرآن شـــهرت دارد، چون از سلاله خاندان طهارت بوده و در حدیث و تفسیر مهارت داشته، این کتاب آسمانی را از روی بصیرت می‌خوانده و آیات قرآن بر جان پاک و دل مهذبش می‌نشســـته اســـت و در حال تلاوت این نور ملکوتی، جذبات شوق و عشـــق الهی او را فرا می‌گرفته است و با رسیدن به حـــالات معنوی کراماتی از خود بروز داده کـــه اعیان و اعلام عصر خویش را متحیّر ساخته است. برخی گفته‌اند قریب به دوهزار بار قرآن را ختم کرده است.

چراغ راه

آرزوهای دراز یعنی فراموشی مرگ!

قال الامام علی(ع): «اکثر الناس املا اقلهم للموت ذکرا.»

امام علی(ع) فرمود: آنها که آرزوهایشان بیشتر است، کمتر به یاد مرگ می‌افتند.[1]

۱- تصنیف غررالحکم، ص ۳۱۲

حکایت خوبان

چگونگی برآورده شدن ۶ حاجت براساس شش خصلت

مردی نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت: یا رسول‌الله(ص)! مرا به عملی راهنمایی کنید که به سبب آن:

۱- خدا مرا دوســـت بدارد ۲- مردم مرا دوست بدارند ۳- دارایی و ثروتم فراوان شود ۴- بدنم سالم بماند ۵- عمرم طولانی شود ۶- خدا مرا با تو محشور کند. حضرت در پاسخ فرمود: این شش حاجت، شش خصلت را می‌طلبد: ۱- اگر می‌خواهی خدا تو را دوســـت بدارد از او بترس و از گناه پرهیز کن ۲- اگر می‌خواهی مردم تو را دوســـت بدارند، به آنها نیکی و خوبی کن و به آنچه در دســـت آنها است طمع نکن و چشم نینداز ۳- اگر می‌خواهی دارایی و ثروتت فراوان شـــود زکات بده ۴- اگر می‌خواهی بدنت سالم بماند فراوان صدقه بده ۵- و اگر می‌خواهی عمرت طولانی شـــود، صله رحم کن ۶- و اگر می‌خواهی خدا تو را با من محشور کند سجده را برای خدا طولانی کن.[1]

۱- داستان‌های رسول خدا(ص)، میرخلف‌زاده، ص ۲۷ و ۲۸

پرسش و پاسخ

راهکارهای مبارزه با هوای نفس و آرزوهای دراز (۳)

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانـــی، راهکارهای مبارزه با هوای نفس و آرزوی دراز کدام است؟

پاسخ: در دو بخش قبلی پاسخ به این سؤال به مباحثی همچون: ۱- جایگاه و اهمیت مبارزه با هوای نفس و آرزوهای دراز، ۲- تعریف هوای نفس و آرزوهای دراز شامل: ۱) تعریف نفس ۲) حالات و مراتب نفس ۳) نفس واحده ۴) جهاد (مبارزه) با هوای نفس ۳- راهکارهای جهاد با هوای نفس پرداختیم، اینک در ادامه، دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

۵- راهکارهای جهاد (مبارزه) با هوای نفس

الف) عزم، طلب و اراده

اساســـی‌ترین و مشکل‌ترین گام در مسیر غلبه بر هوای نفس و تهذیب و خودســـازی، خواستن و داشـــتن عزم و اراده قوی و استوار است. انسان تشنه کمال و انسانیت و گرسنه محبت و قرب الهی نیز می‌داند، همه حیات و هستی معنوی و بقای ابدی او در غلبه بر هوای نفس و حرکت در مســـیر عبودیت و بندگی خدا نهفته است.

راهکارهای عملی ســـالک در ایـــن مرحله، یعنی تقویت عـــزم و اراده با افزایش خودآگاهی و معرفت‌النفس، و تقویت معرفت نسبت به خدا و صفات جمـــال و جلال او و آگاهی از نعمت‌های بیکران، به‌ویژه نعمت‌های معنوی و هدایتگری‌هایی که به انسان ارزانی داشته، محقق می‌شود که باید به‌تدریج و صبر و استقامت حاصل شود. مهم‌ترین خروجی این مرحله، نهادینه شدن ذکر خدا در روح و قلب و تقویت عزم و اراده و شـــوق و علاقه لازم به خودسازی و تهذیب نفس است.

ب) مشارطه

شرط نمودن و عهد و پیمان بستن با خود برای اطاعت فرمان الهی و اوامر و نواهی او و پرهیز از گناه و نافرمانی که اگر غفلت و تخلفی صورت گرفت، زود توبه کند و نفس خویش را معاقبه نماید. در این رابطه فهرستی از مواردی را که بر اساس اولویت‌بندی تهیه شده را فراروی خود قرار دهد و با خودش شرط نماید که امروز همه آنها را به نحو احسن انجام می‌دهم و اگر تخلفی از من سر زد، با انواع جریمه‌های مختلف خودش را معاقبه نماید تا آن اعمال به صورت ملکات در وجودش نهادینه شود و دیگر تضعیف یا ترک نشود.

ج) مراقبه

مراقبه به معنای مواظبت و زیر نظر گرفتن عملکردها، رابطه‌ها، نگاه‌ها و خواسته‌ها و بالاخره پاکی و تهذیب نفس خویش است. کسی که عارف بالله است و قلبش بر این باور است که جهان هستی مخلوق خدا و همه عالم محضر اوست و انســـان کجا و در کدامین مکان و زمان می‌تواند حضور داشته باشد که